آنرا گفت غلط گفتی که بنده درم اندوخته فایده که ابوان دارند و نمی یابد
و چشمهٔ آفتاب و برکس نمی تابند و بوم و کبک استطاعت سوار ند
و نی رانند و قدمی بدر فرا نهند و ار می بی ریا ند نهند تا می
بمشقت فراهم آرند و بحسرت بگذارند چنانک یزرگان گفته اند
بیت
بسیم بخیل از فاک وقتی بدر آید کاو در خاک رود
بر بخ وسی و کسی نعمتی بدست آرد دیگر کس آید و با ریخ و سعی بر آرد
گفتم بر نخل خداوندان نعمت وقوف نیافته الا بعلت کرا می
و اگر نه هر که طمع یکسو نهد کرم و بخل اش یکی بنماید فلک داند که زر
چیست و گداد اند که ممسک کیست گفتا بحقیقت آن میگویم که
متعلقان بر دار بدارند و غلیظان شدید بر گمارند و با رغ نوان
ندهند و دست جفا بر سینهٔ صالحان نهند و گویند که کسی اینجا
نیست و بحقیقت راست گفته باشند
آنرا که عقل و همت تدبیر و رای نیست عیش گفت پرده دار کرکس در سرای نیست

گفتم بعد از انک از دست متوقعان بجان آمده اند و از قوت گریان
بفغان و فال عزلت که اگر یک بیابان گیرد شود چشم گدا پر نشود بیت
دیدهٔ اهل طمع نعمت دنیا پر نشود چنانک چاه بیژن بشب تیره نم
هر کجا تخمی کشیده و تلخی دیده را بینی خود را بشمار کاری فلک نخواهی
انداز و از توابع آن پرهیز و از عقوبت اینز دیر نپاسد و زوال
از نوآم نشناسد
سگی را کر گلوچ بر سر آید زشادی بر جهد کین استخوانیست
اگر نعشی دو کس بر دوش گیرند لئیم الطبع پندارد که خوانیست
آنا صاحب دنیا بعین عنایت ص محفوظست و بجلال از حوام محوط
جهانا من ترا ایران سخن بگردم و بر فلان و بیان بیا وردم انصاف
از تو توقع دارم هر گز دیدی دست دعایی یا پای بی نوایی بسته
یا بر دی معصوی در بده الا بعلت درویشی شرمسار انرا در بفتها گرفته
اند و گفته ها سفته و محتمل است که درویشی را نفس اماره گوید و طلیدقوت

گفتم بعد از انک